

شرح رسالہ شریفہ نند صالح

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(قسمت یازدهم: شرح زکات - خمس تا پایان شرح حج)

فہرست

(من ویراستی بیانات، تلمیض دو شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ ه. ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (قسمت یازہم)

صفحو	عنوان
۵.....	شرح زکات - خمس
۲۱.....	شرح انفاق
۴۰.....	شرح حج
۶۲.....	خلاصہ صفات مؤمنین
۶۵.....	مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پند صالح
	اول (شرح مقدمہ، فکر و تحقیق، دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت) / دوم (شرح ایمان، ذکر و فکر) / سوم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سر) /
	چهارم (شرح اخلاق، مراقبہ و محاسبہ، یاد مرگ، امل، توبہ و انابہ، حیا، خوف و رجا) /
	پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم، رقت، فراست، غضب و شہوت، شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت، خشم، کظم غیظ، عفو و احسان، تہور، جبن، کینہ،
	عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود، توکل، تسلیم و رضا، شکر، احسان والدین، وفا،
	قناعت، استغنا، طمع، سخا و حرص، حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد) /
	ششم (شرح خدمت، مواضع تہم، تعظیم امر و نہی) / ہفتم (شرح مواضع تہم، تعظیم امر و نہی، جمع شریعت و طریقت، قرائت قرآن) / ہشتم (شرح نماز) / نہم (شرح اوراد،
	دعا، سحر) / دہم (شرح جمعہ، روزہ)

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به‌خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

شرح زکات - خمس^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زکات عایدات مالی برای مصارف عمومی و خمس غنائیم و عایدات که برای وافدین و اقرباء رسول صلی الله علیه و آله امام و مستحقین آنها معین شده.^۲

در پندصالح واجبات را یکی یکی ذکر فرمودند، نماز را، روزه را فرمودند و در اینجا به مسأله‌ی عبادات مالی یعنی خمس و زکات و اینها رسیدند. عبادت همانطوری که گفتیم بیان عبودیت است یعنی من خودم را بنده‌ی خداوند، احساس می‌کنم، خودم را بنده‌ی ارباب کل می‌دانم، به خداوند عالم اقرار می‌کنم که من بنده هستم. این اظهار بندگی عبادت است. بنابراین عبادات باید حاکی از عبودیت باشد.

در بدو اسلام، یعنی مادامی که حضرت در مکه تشریف داشتند، زکات به‌عنوان یک عبادت مقرر نشده بود بلکه انفاق یعنی کمک و مساعدت به اشخاص نادار و نیازمند به‌عنوان عملی مستحب اعلام شده بود. قرآن می‌فرماید: وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِكُمْ إِلَى

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ ۱۳۷۷/۹/۱۲ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ ۱۳۸۸/۱/۲۷ ه. ش.

۲. پندصالح، حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه، ج ۷، تهران، ۱۳۷۶، صص ۸۱-۸۰.

التَّهْلُكَةِ^۱؛ اتفاق کنید در راه خدا به اشخاصی که ندارند، به زندگیشان کمک کنید، و خودتان را با دست خود به هلاکت نیندازید. البته این یک قاعده‌ی کلی شده است و در اینجا حافظ می‌گوید:

ساقی به جام عدل بده تا گدا

غیرت نیورد که جهان پربلا کند

این است که اگر عدالتی باشد و همه‌ی مردم زندگیشان تأمین باشد دیگر جاروجنجال نمی‌شود. به هر جهت در آن ایام به‌عنوان زکات، حکم واجب‌ی مقرر نبود. در آیات مکی جزء صفات مؤمنین می‌فرماید: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ^۲، کسانی که در اموال خودشان برای سائل حقی معلوم تشخیص می‌دهند. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ^۳. در اینجا به‌نظر می‌رسد که نظر به زکات یعنی یک حق مشخص و همین که باید بدهند، دارد. بعداً زکات اول لغتش پیدا شد؛ برای اینکه یکی از صفات مؤمنین این است: وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ^۴، آنهایی که به زکات عمل می‌کنند؛ این جزء صفات مؤمن است، و کم‌کم مقررات مشخصی برایش مقرر شد. بعد که حضرت به

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲. سوره معارج، آیات ۲۵-۲۴.

۳. سوره الذاریات، آیه ۱۹.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۴.

مدینه تشریف آوردند و در آنجا حکومت تشکیل شد یعنی در واقع سران دو قبیله اوس و خزرج که با هم جدال داشتند، آمدند و با حضرت عهد و بیعت کردند و خواهش کردند که ایشان به مدینه تشریف ببرند و بین آنها در واقع قضاوت که نه، حکومت کنند. با امر الهی و قدرت معنوی که حضرت داشتند موفق شدند اختلافات آنها را رفع کنند و حکومتی تشکیل بدهند. وقتی حکومت تشکیل دادند، هر حکومتی ولو همه از مردمان صالح باشند، باز هم خرج دارد؛ مثلاً دفتری می‌خواهد که تهیه کنند و بنویسند چه کسی چقدر زکات داده و کجا خرج شده؟ به هر حال خرج مختصری دارد. این خرج را چه کسی باید بدهد؟ خرج هر حکومتی را باید ملت بدهد، اُمّت پیغمبر بایستی این خرج را بدهند. در اینجا باید یک بیت‌المال باشد. این بیت‌المال مربوط به هزینه‌های عمومی اُمّت است. مثلاً فرض کنید خدای نکرده یک اپیدمی، یک بیماری همگانی که قدیم زیاد بود مثل وبا، طاعون، حصه و... شایع می‌شود، برای جلوگیری از این و رعایت بهداشت هزینه‌هایی باید انجام شود، این هزینه‌ها از بیت‌المال است. یا همان کسی که حساب این هزینه را می‌کند خودش زندگیش باید بگذرد، حقوقی که به او داده می‌شود باید از محل بیت‌المال داده شود. این است که در آیاتی که

در این باره نازل شد، می فرماید: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا**، از مال آنها صدقه بگیر، زکات بگیر؛ با این ترتیب تو آنها و اموالشان را پاک می کنی. (صدقه اعم از همه نوع کمک مثل زکات است.)

در اینجا خرج جدیدی هم پیدا شده بود برای اینکه حضرت از آنهایی که باید زکات بدهند مأمور زکات می فرستادند زکات را بگیرند. در آیه ای دارد، کسانی که متصدی امر زکات هستند، به اندازه ی خرجشان بایستی از محل زکات داده شود. این زکات را که باید خرج حکومت می شد قرآن به عنوان یک عبادت شناخته است.

تمام حکومتها و دولتها از ابتدا تا حالا مالیاتی می گرفتند و شاید یک عده ای سعی می کردند از زیر بار مالیات بگریزند. البته حالا که در دنیا این کار خیلی بیشتر هم شده است. مثلاً کسانی دو تا دفتر درست می کنند و از اینطور کارها و از پرداخت مالیات می گریزند. ولی حکومتی که در اسلام تعیین شده بود از طرف خداوند تأیید شده که در آن نه تنها زکات را می گیرد بلکه مقرر فرموده است که این زکات عبادت است؛ یعنی پرداخت کننده باید نیت **قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ** داشته باشد؛ همانطوری که اگر نماز می خوانید اگر به زبان هم نیاورید در دلتان نماز را به نیت **قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ** برای نزدیکی به خداوند می خوانید؛ زکات هم

همینطور است.

زکات هم از عبادات است. خداوند معمولاً در هر جای قرآن نماز را گفته بعد از آن یا روزه یا زکات را و گاهی هم هر دو را ذکر کرده است. آنها را یک نوع دانسته است. وقتی زکات در ذهن مردم عبادت تلقی شد دیگر از پرداختن آن امتناع نمی کنند. برای اینکه مثلاً اگر کسی نخواهد نماز بخواند، کسی نیست که بگوید از نماز خواندن گریخت، خودش خدای نکرده تارک الصلاة می شود. زکات هم همینطور است یعنی به نیت قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ است که باید به طیب خاطر داده شود. درست است که قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ می گوئیم ولی در معنا یعنی اطاعت امر خدا و اطاعت امر پیغمبر ﷺ که می گویند:

گر چه قرآن از لب پیغمبر است

هر که گوید حق نگفته کافر است^۱

بنابراین ما با دادن زکات امر پیغمبر ﷺ را اطاعت می کنیم؛ یعنی عظمت او را و تسلط او را بر خودمان قبول داریم و به حکومتی که بر ما دارد با طیب خاطر گردن می نهیم.

در تاریخ اسلام گاهی زکات در بعضی حکومتها آنقدر می شد که از خرج بیشتر بود، به نظرم زمان عمر بن عبدالعزیز بود که از یکی از

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزه، ۱۳۸۶، دفتر چهارم، بیت ۲۱۲۲.

کشورهای شمال آفریقا (آنوقت مغرب می گفتند) نامه‌ای نوشتند که ما زکات را جمع کردیم و خرج‌ها را هم که دادیم، زیاد آمده، اجازه داریم آنها را در امور شهری خرج کنیم؟ خلیفه اجازه داد و آنها انجام دادند. منظور اینکه، دیگر لازم نبود که به خصوص در صدر اسلام به زور از کسی زکات بگیرند. وقتی کسی را می فرستادند، به طیب خاطر مسلمانان زکات می دادند. کما اینکه بعد از حضرت پیغمبر ﷺ ابوبکر برای گرفتن زکات مأموری به قبیله‌ای فرستاد. آنها ندادند. ابوبکر قشونی فرستاد که زکات را بگیرند. اما چرا ندادند؟ بعضی مورّخین شیعه که به نظر می رسد این صحیح تر است، گفتند که ما باید زکات را به پیغمبر ﷺ بدهیم و در نبودن پیغمبر ﷺ به جانشین پیغمبر ﷺ. ما باید بدانیم که اگر ابوبکر جانشین پیغمبر ﷺ است به او بدهیم. ولی مورّخین دیگر می گویند: آنها مرتد شدند و به نام اهل «رده» مشهور شدند. ما به آن قسمتش کاری نداریم. در اینجا فقط این مطلب را می خواهیم بگوییم که دولت و حکومت کسانی را می فرستاد که از مردم زکات بگیرند. بعد که مخارج و جمعیت زیادتر شد و هزینه‌ها بالا رفت، باید به کشورهای مختلف سفیر می فرستادند و به اسلام دعوت می کردند. از طرفی هر که مسلمان می شد زکاتش را می داد. اما خیلی‌ها مسلمان نمی شدند و بر دین خودشان در کشور خود باقی می ماندند؛

ادیان الهی مانند یهود و نصارا و زرتشتی، اینها در حکومت اسلامی زندگی می‌کردند، امنیتشان مرهون حکومت اسلامی بود. ضرب‌المثلی است که نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ، دو نعمت است که بر ما مجهول است و قدرش را نمی‌دانیم (مگر وقتی که آن را به واقع‌های بطور کلی یا جزئی از دست بدهیم): یکی صحّت بدن و سلامتی، دیگری امنیت. امنیت خیلی مهم است. به همان اندازه‌ی صحّت بدن شخص، صحّت بدن اجتماع، اهمّیت دارد. این است که آنها که غیرمسلم بودند، زکات نمی‌دادند برای اینکه مسلمان زکات می‌داد به‌عنوان اطاعت امر پیغمبر ﷺ ولی آنها اجازه داشتند که پیغمبر ﷺ را قبول نکنند، پس نمی‌شود گفت قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ زکات بدهند ولی آنها هم باید در هزینه شرکت می‌کردند، لذا مالیات خاصی برای آنها معین شد به‌عنوان جزیه که هم زکات بود و هم به‌عنوان حفظ امنیت اتباع در داخله حکومت اسلامی. کما اینکه در شام چند آبادی را مسلمین گرفتند و حکومت اسلامی در آنجا مستقر شد، بعد کسانی حمله کردند و آنجا را گرفتند و چندی هم دست آنها بود و دو مرتبه که مسلمین رفتند و آنجا را گرفتند آن جزیه یا مالیاتی که به‌اصطلاح زکات بود پس دادند و گفتند این جزیه برای بیمه‌ی امنیت شماست ولی چون نتوانستیم امنیت را حفظ کنیم این را پس می‌دهیم.

این است که برای غیرمسلمان جزیه برقرار شد آن هم به این علت که غیرمسلمان نمی‌تواند به‌عنوان اطاعت از دین پیغمبر ﷺ پرداخت کند. البته حکم زکات تقریباً در بیشتر ادیان هست منتها نه به‌صورت واجب، در مسیحیت چون حضرت عیسی به حکومت نرسید و اصولاً به دنبال حکومت نبود، به‌صورت انفاق و مستحبات بود. در زمان حضرت موسی ﷺ حکومتی برقرار بود و مقررات خاصی داشت ولی به‌هرجهت آنها این زکات را که نباید می‌دادند.

زکات همینطوری که اینجا مرقوم فرمودند عایدات مالی برای مصارف عمومی است. کسی که از اجتماع عایدی و بهره می‌برد علی‌القاعده باید به جبران بهره‌بری و سودهایی که برده، به جامعه کمک کند. در آن ایام درآمدها عموماً گندم، خرما، جو، کشمش یا گاو و گوسفند و شتر یا سکه‌ی طلا و نقره بود؛ چون اسکناس که نبود. پول رایج سکه‌ی طلا و نقره بود. البته این را قرآن نفرموده که زکات از چیست؟ فرموده: وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، یا جای دیگر فرموده: خُدْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ، که آن هم برای پاک کردن مالشان است. ولی ما گاهی اوقات آنقدر به ظاهر عبارت می‌چسبیم که کسانی به این طریق می‌گویند: مال ما را پاک و حلال کنید! این نوعی صحنه‌سازی است که صحیح به‌نظر نمی‌رسد. گول زدن است. آدم

خودش را گول می‌زند یا خدا را؟

به هر جهت زکات در آن موقع بر آن چیزها تعلق می‌گرفت. ولی اگر کسی مثلاً در آن ایام کارخانه ماشین‌سازی داشت، نباید مالیات بدهد؟ نباید زکات بدهد؟ گفته‌اند: *خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً*، این شامل هر چه مالیات دارد می‌شود ولی چون آنوقت‌ها این اجناس مالیات داشت، زکات آنها را می‌دادند. حالا هم اگر کسی بتواند به همان طریقی که در رساله‌های فقهی نوشته شده زکات مالش را جدا حساب کند، خمسش را اگر به او تعلق می‌گیرد جدا حساب کند و بدهد، خیلی بهتر است. البته این را مرحوم آقای نورعلیشاه در رساله‌ای مرقوم فرموده‌اند، حضرت سلطان علیشاه هم در تفسیر قرآن خویش مرقوم فرموده‌اند که چون خیلی‌ها امکان محاسبه و تفکیک بین خمس و زکات و محاسبه‌ی این مبلغ را اکنون ندارند، به تجربه رسیده که ده درصد از آن را عشریه بدهند مَعْنَى از زکات و خمس است. عشریه حکم جدیدی نیست. اگر اهل حساب باشید و حکم زکات و خمس را بدانید زکات و خمس را از اموال جدا کنید، بهتر است؛ اگر نتوانید البته به همین صورت عشریه راحت‌تر است. بنابراین اینکه ایراد می‌گیرند که عشریه بدعت است، نه بدعت نیست. در واقع یک طرز محاسبه است. اگر کسی نصف خمس را بخواهد بدهد، این بدعت است؟ عشریه یعنی نصف خمس.

به هر جهت اگر کسی نیت انجام عبادت را داشته باشد خداوند راه‌های آن عبادت را برایش صاف می‌کند، چنانکه می‌فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۱ هرگاه تصمیم بگیرید که زکات و خمس را بدهید و برای این کار تلاش کنید، خودش بر شما روشن می‌شود. اما مصارف اینها در رساله‌های عملیه نوشته شده و باید در رساله‌ها پیدا کنید. اگر خودتان یقین داشتید و مطمئن بودید که این خرجی که می‌خواهید بکنید جزء مصارفی است که در شرع جزء زکات آمده، خودتان پرداخت بکنید بهتر از این است که دیگری بکند.

اما در مورد خمس، اهل سنت خمس را مثل اینکه قبول ندارند، به ندرت بعضی از فقهای شیعه هم می‌گویند خمس مصداقاً منتفی است. این بحث مفصلی است که اینجا جایش نیست. درباره‌ی خمس در قرآن می‌فرماید: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ^۲، در این آیه می‌فرماید هر غنیمتی که به دست آمد (أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) خمسش را بدهید. آنوقت بحث می‌کنند که غنیمت چیست؟ کسی گنجی پیدا کرد، به دریا رفت، غواصی کرد، چیزی به دست آورد و... آیا اینها غنیمت است؟ در این باره در کتب فقهی و رساله‌های همه‌ی آقایان مفصل

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۲. سوره انفال، آیه ۴۱.

نوشته شده که اگر بخواهید به آنجا مراجعه کنید. یکی از مواردش مال حلال مخلوط به حرام است. به این معنی که مثلاً کسی تجارتي، شغلی دارد بعضاً در این شغل به بعضی اشخاص تعدی و تجاوز کرده یا مالی را به ناحق تصاحب کرده، اگر بداند این مال چیست و مال کیست، هر وقت توبه کرد عیناً باید مال را به صاحب اصلی عودت بدهد. اگر مشکوک بود مثلاً کسی مال بسیار دارد می‌داند که قسمت اعظم آن حلال است ولی اگر احتمال می‌رود که یک نخود حرام داخل آن باشد، وقتی می‌خواهد جبران کند باید خمس همه‌ی اموال خود را بدهد. البته این شاید کفاره‌ای باشد که مال مردم را اصلاً به حرام نگیرد.

چون در نظر مردم حقوق بیت‌المال متعلق به همه‌ی مردم است، خداوند نخواسته که نزدیکان پیغمبر از زکات یا مثلاً از انفاق‌ها، صدقات مستحبی، استفاده کنند؛ برای اینکه احترامشان در نزد مردم محفوظ بماند. البته تا یک دوران در گذشته مختصری می‌شد تشخیص داد و تقریباً مشخص بود که چه کسانی از نسل پیغمبرند و چه کسانی نه. ولی امروز مشکل است؛ بلکه محال است. برای اینکه در طی تاریخ خیلی وقت‌ها علوی‌ها، یعنی فرزندان پیغمبر، را می‌کشتند. این است که خیلی‌ها که فرزند پیغمبر بودند ابراز نکردند و نمی‌کردند. برعکس، در دورانی که به علوی‌ها کمک می‌کردند، خیلی‌ها که علوی نبودند

خودشان را علوی معرفی می‌کردند برای اینکه از این کمک استفاده کنند. سعدی در این زمینه در *گلستان* داستانی دارد. می‌گوید که پیش فلان امیر شخصی آمد که شال سبز به گردن داشت یعنی علویم، سیّد. به امیر تهیّت گفت و گفت امسال که در حج مشرف بودم یاد امیر کردم و برایش عباداتی انجام دادم و یک قصیده‌ای هم در مدح او خواند. امیر به او جایزه‌ای داد و او رفت. کسی در آنجا بود که گفت این شخصی که به او جایزه دادی و شال سبز داشت، یعنی که سیّد، در فلان شهر گدایی می‌کند. دیگری گفت اینکه مدّعی بود که عید قربان در مکه امیر را دعا کرد، عید قربان من او را دیدم که در همین جاها بود. شعری هم که گفته بود گشتم در دیوان انوری پیدا کردم، شعر او بوده. منظور، یک دوران اینطوری بود. ولی در اوایل اسلام که امکان داشت، این مسأله خیلی رعایت می‌شد. بسیاری از دشمنان اسلام، دشمنان علوی، به این نکته توجّه داشتند که صدقات روزه، زکات و انفاقات، بر اهل بیت حرام است، به این نکته توجّه داشتند و از این طریق سوءاستفاده هم می‌کردند. این داستان را شنیده‌اید که در شام یا کوفه، وقتی که اسرای عاشورا را می‌آوردند پیرمردی آمد و غذایی آورد تقدیم حضرت زینب علیها السلام کرد. حضرت از او پرسیدند، این چیست؟ گفت: صدقه است. حضرت به او فرمودند: بردار ببر، صدقه بر ما حرام

است. او تعجب کرد و گفت: چرا؟ شما که هستید؟ فرمودند: ما اهل بیت پیغمبریم و صدقه بر ما حرام است. که آن مرد بر سرش زد و گفت: وای بر ما! به ما گفتند پیغمبر غیر از معاویه و یزید و خاندان بنی امیه، قوم و خویشی نداشتند.

بجز این خمس و زکات، یک زکات فطره هم هست و آن فطریه است که در پایان ماه رمضان پرداخت می شود که در واقع شکرانه‌ی فطرت انسانی است که خدا به ما داده؛ یعنی ما روزه گرفته ایم و یا اگر نتوانستیم روزه بگیریم فطریه می دهیم به این معنی که ما هم جزء روزه گرفته ها هستیم. اینها با عنوان زکات است. اضافه بر زکات البتّه صدقات است. صدقات مستحبّی خیلی است. یکی از موارد صدقات مستحبّی که حتّی بعضی ها می گویند واجب است، این است که وقتی کسی فوت شد و وراثت او خواستند اموالش را تقسیم کنند، اگر از قوم و خویش ها کسی آنجا حاضر بود هدیه ای از آن اموال به او بدهید. بعضی ها این کار را مستحب می دانند ولی بعضی ها می گویند واجب است. به هر جهت هدیه بدهید خوب است. ان شاء الله که ما بتوانیم این واجب شرعی را نیز رعایت کنیم.

البتّه احکام شرعی و احکام، طرز اجرای این عبادت را در شریعت رساله های شرعی به تفصیل معین می کنند. آنچه در اینجا از

عبادات ذکر می‌شود، یکی از فوایدش این است که باعث آگاهی اشخاص می‌شود. خیلی‌ها از درجه و مقام تصوّف در جهل هستند و خیال می‌کنند که تصوّف، عرفان، چیز جداگانه‌ای از اسلام است. شاید خیلی‌ها در پیدایش این به اصطلاح اشتباه مقصر باشند؛ یعنی همان کسانی که وظیفه‌شان روشن کردن اذهان مردم است، بالعکس موجب اشتباه بشوند. تصوّف و عرفان به هیچ‌وجه عبادات را بی‌اهمیت نمی‌داند و حتّی به خود مستحبّات بیشتر از اهل شریعت توجّه دارد. چون در شریعت می‌گویند که با وضو بودن مستحب است یعنی می‌خواهی بکن، می‌خواهی نکن ولی اگر بکنی بهتر است. ولی در طریقت می‌گویند که اگر این امر را رعایت نکردی، گناهی نکردی ولی ترقّی هم نمی‌کنی و اگر می‌خواهی ترقّی کنی باید همیشه با وضو باشی؛ یا مثلاً در مورد انفاق که در مورد زکات و خمس در اینجا ذکر شد، این داستان در *تذکرة الاولیاء* شیخ عطار است که بارها نقل شد که کسی از شبلی پرسید: من چهل سکه دارم، چهل دینار دارم، زکاتش چقدر است؟ چقدر باید انفاق کنم؟ شبلی فرمود: اگر از فقیه می‌پرسی (چون شبلی در ضمن اینکه عارف بود، فقیه هم بود، دانشمند بود) زکاتش یک دینار است؛ یعنی یک سکه بده به زکات، مابقی مال خودت، ولی اگر از عارف می‌پرسی زکاتش چهل و یک دینار است. آن یک دینار را بده که

از لحاظ شریعت مدیون نباشی، مابقی مال خودت است، می توانی خرج کنی اما تو اگر عارفی، به تو می گویند که چرا ذخیره کردی و خرج نکردی، این همه نیازمند هست، چرا خرج نکردی؟ بنابراین هر چهل دینار را باید خرج کنی. یا از جنید در همان تذکرة الاولیاء نقل است که نزد یکی از مشایخ طریقت رفت؛ دید که شیخ وارد مسجد شد. ولی او از همانجا برگشت، گفتند: چرا برگشتی؟ گفت شیخی که با پای چپ وارد مسجد شود از عرفان خبری ندارد، یعنی آنقدر مستحبات را باید رعایت کنند؛ واجبات که به طریق اولی.

در تذکرة الاولیاء نقل است که یکی از صوفیان مثلاً ده دینار، ده سکه داشت. او هر روز می آمد یک سکه اش را به دریا می انداخت. گفتند: چرا این کار را می کنی؟ گفت: می خواهم دل از مال خودم بکنم. گفتند یکباره این کار را بکن. گفت: نه، می خواهم هر روز یک ضربه به نفس بزنم؛ این است که هر روز می آیم این کار را می کنم. شاید جهت اینکه گفته شده خمس و زکات جلوه ای از روزه است، همین باشد. یعنی یک خودداری است. محققین زیست شناسی می گویند که تمام جانداران لانه ی خودشان یا چیزی را که دارند، مثلاً طعمه ای که گرفتند، جزء وجود خودشان می دانند و این هم که در حیوانات دیده اید مادر به فرزندش گذشت می کند، ایثار می کند و

طعمه‌ای را که خودش دارد به او می‌دهد برای این است که هم این طعمه، این ملک، مال، را جزء وجود خودش می‌داند و هم آن فرزند را. این است که وقتی گفته‌اند از وجود خودت، یعنی مجموعه‌ای که داری و جزء وجودت است، بپرداز، شاید یک حکمتش این بوده است. به هر جهت تمام عبادات الهی حکمتی دارد. خداوند ما را توفیق دهد که تمام این وظایف را انجام دهیم.

شرح انفاق^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و سایر انفاقات واجبه و مستحبّه برای کاهاندن بستگی دل است به دنیا و توجه به مالکیت حقّه‌ی حق تعالی و مراقبت عایدی (درآمد) و حساب خرج (هزینه) که تا بتواند بسازد و خرج، افزون از دخل نکند که به وام گرفتار نشود. و برکت برای پرداخت آن وعده داده شده و دهنده که روزی می‌دهد می‌تواند کمتر یا بیشتر نماید یا از راهی که گمان نمی‌رود ببخشد و حفظ کند یا ببرد.^۲

انفاقات به اصطلاح صدقات، واجبه است و مستحبّه. واجبه همان زکات است و زکات فطره یا فطریه، خمس و... مستحبّات هرگونه کمکی است که انسان به دیگری بکند. کمک و معاونت مؤمنین در هر کاری خوب است. البتّه کمک در کار خیر که می‌فرماید: تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ^۳، به یکدیگر در نیکوکاری و تقوی کمک کنید نه در گناه و تعدّی.

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۷/۹/۲۶ و ۱۳۷۷/۱۰/۳

۱۰/۱۰/۱۳۷۷ ه. ش. و دوره‌ی دوّم تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲۳ ه. ش.

۲. پندصالح، ص ۸۲.

۳. سوره مائده، آیه ۲.

زکات لغتاً به معنی پاک کردن است و یکی از اهداف زکات همانگونه که در قرآن هم فرموده، پاک کردن مابقی مال است. خداوند خطاب به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ^۱، از اموال مؤمنین زکات (صَدَقَةً) بگیر، تُطَهِّرُهُمْ، به این طریق خودشان و مالشان را هم پاک و حلال (تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ) می‌کنی.

به این معنا از اول هم در مکه که هنوز پیغمبر ﷺ حکومتی نداشتند و هر یک از مؤمنین زندگی مستقل خودشان را داشتند و البته به یکدیگر کمک می‌کردند؛ زکات می‌دادند. آیاتی در این باره در مکه نازل شده است؛ مثل: وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ.^۲ منتها هنوز میزان زکات معین نشده بود و به پیغمبر ﷺ هم دستور داده نشده بود که زکات را از آنها بگیر. خطاب به مؤمنین بود که برای پاکی اموالتان زکات بدهید؛ یعنی کمک کنید به دیگران.

بعد که در مدینه حکومت تشکیل شد، این حکومت خرج داشت، برای تأمین خرج حکومت البته نه همه‌ی خرجش، مثلاً مخارج جنگ که چون لشکر و ارتش مجهزی نداشتند، اموال و آذوقه یا اسلحه

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۴.

نداشتند، بعد البتّه تدریجاً فراهم شد. مؤمنین چون جهاد را عبادت و وظیفه شرعی خود مثل نماز و روزه، می دانستند خودشان اسلحه‌ی متداول آنوقت را مثل شمشیر، کمان، سپر و اگر مرکبی داشتند مرکبشان را و آذوقه چند روزه بین راه را برمی داشتند و می آمدند. هرکس به خرج خودش در واقع آماده بود. بعداً مقرر شد که خرج حکومت را خود مؤمنین به عنوان زکات پرداخت کنند؛ وقتی که مخارج بیشتر شد، خمس مقرر شد. البتّه خمس مصارف خاصی دارد که در رساله‌ها ذکر شده است. زکات و خمس در واقع دو مالیات دولتی بود با این تفاوت که آنها مالیاتی نبود که به زور بگیرند که مثل امروز اظهارنامه‌ی مالیاتی بفرستند یا اجرائیه صادر کنند. مالیاتی بود که پرداخت کننده با میل پرداخت می کرد و قبول آن مالیات و زکات را برای خودش افتخار و عبادت می دانست.

اما زکات فطره یا فطریه جدا از این بود. زکات فطره در واقع شکرگزاری بر فطرت انسانی است که خدا به ما داده است. آنهایی که توفیق روزه پیدا کرده‌اند و روزه گرفته‌اند، پرداخت فطریه در واقع به منزله‌ی شکرگزاری است برای اینکه به فطرت خودشان عمل کرده‌اند. کسی هم که به جهاتی نتوانسته روزه بگیرد شکرگزار این است که برادرانش موفق به انجام وظیفه‌ی خود شده‌اند. وقتی دقت

کنیم در اینجا هم رگه‌ای از همبستگی مؤمنین به یکدیگر دیده می‌شود. در واقع مؤمنین خوشحال می‌شوند از اینکه من اگر نتوانستم روزه بگیرم، برادران من توفیق پیدا کردند و روزه گرفتند. همین وضعیت در روز عید قربان است. کسی که به حج نرفته می‌گوید من اگر نتوانستم بروم یا هنوز مستطیع نیستم یا به هر جهت دیگری، ولی چون امروز برادران من توفیق پیدا کرده‌اند که یکی از عبادات مقررّه را انجام بدهند من هم به این مناسبت برای خاطر آنها و برای اینکه آنها خوشحال شدند جشن می‌گیرم.

حال با توجه به اینکه هزینه‌ی حکومت از خمس و زکات تأمین می‌شد، کسانی که آنجا اموالی داشتند از اموالشان و از درآمدشان باید زکات می‌دادند. البتّه در قرآن گفته نشده که از چه چیز زکات بگیریم و چند درصد بگیریم؟ و آنوقت‌ها فقط خرما، کشمش، گندم، جو، گاو و گوسفند و امثالهم رایج بود، این است که از این اموال زکات می‌گرفتند. خمس مربوط به غنائم بود. غنیمت یعنی چیزی که بدون رنج و زحمت به دست بیاوریم. البتّه بدون رنج و زحمت برای به‌دست آوردن آن چیز و الاً وقتی جنگ می‌کنند و غنیمتی می‌گیرند خیلی هم برای جنگ زحمت کشیده‌اند ولی برای به دست آوردن این غنیمت زحمتی نکشیدند، برای عبادت و برای جهاد زحمت کشیدند. ولی این

مال همینطوری به دستشان آمده حالا اینکه از چه چیزی زکات و خمس می‌گیرند و مصارفش چیست، اینها در کتب فقهی نوشته شده که به بحث ما چندان ارتباطی ندارد. آقایان فقها مفصل بحث کرده‌اند.

اینها انفاقات واجب بود. انفاقات مستحبّه انواع و اقسام دارد:

کمک مستقیمی که به کسی بکنیم از انفاقات مستحبّه است. وقتی برای امر خدا مهمانی می‌دهید از انفاقات مستحبّه تلقی می‌شود. خداوند در این مورد در آیات اولیه‌ی قرآن می‌فرماید: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ^۱، چه کسی است که به خدا قرض الحسنه بدهد که خداوند چند برابر به او بدهد؟ البتّه مال و اموال را خدا داده ولی مع‌ذلک به این طریق نخواسته آن را بگیرد. چون هنوز حکم زکات به اصطلاح به صورت قطعی معین نشده بود اینطور می‌فرماید که به عنوان قرض به خدا بدهیم. درباره‌ی همین آیه بود که یهودی‌ها گفتند که خداوند فقیر است و ما ثروتمندیم. بعد آیه در ردّ جواب آنها نازل شد که خیر خداوند فقیر نیست روزی را به هرکسی که بخواهد می‌رساند، از این حیث به مسلمین می‌گوید شما نگران نباشید.

این زکات مالیات به اضافه‌ی مقرّرات منع ربا مجموعاً جزء

مسائل اقتصادی است که برنامه‌ی زندگی یک مسلمان را معین

می‌کند. مسلمان باید حساب دخل و خرجش را داشته باشد برای اینکه ببیند که چقدر باید زکات بدهد و چقدر باید خرج بکند که به وام گرفتار نشود. باید این حساب را بکند که خرجش از دخلش بیشتر نباشد. آنهایی که گرفتار هستند مشکلاتش را می‌دانند؛ به‌خصوص وام‌هایی که بهره دارد. البته کسی که وام دارد اگر وامش را بپردازد همان پرداخت وام ثوابی دارد. بطوری که ما می‌گوییم روز جمعه کار دنیایی نکنید ولی پرداخت وام را نمی‌شود کار دنیایی حساب کرد. پرداخت وام یک نحوه عبادت مستحبی است.

مخصوصاً در فطره که اظهار بندگی و یاد داشت بیعت و

نمایش فطرت ایمان است، تأکید بیشتر شده است.^۱

زکات و خمس را در واقع حکومت ذینفع بود و وصول می‌کرد. پیغمبر ﷺ هم وقتی رئیس حکومت بودند، به مصداق دستور خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً، کسانی را می‌فرستادند تا خمس و زکات را وصول کنند، در دوران کوتاه خلافت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و خلفا هم همینطور بود، ولی زکات فطره را نمی‌فرستادند بگیرند چون ارتباطی به حکومت ندارد و از زکات‌های واجب است که در واقع بدهکاری مستقیم انسان به خداوند است.

در اینجا فرمودند زکات فطره یادآور بیعتی است که کرده‌اید. به این معنی که ما دائماً و همیشه خَلَع و لُبسی داریم. خَلَع یعنی بیرون آوردن، رها کردن؛ وقتی آدم لباسش را درمی‌آورد خَلَع است. لُبَس یعنی پوشیدن که انسان لباس دیگری می‌پوشد. مثلاً در هر لحظه سلول‌های بدن ما عوض می‌شود و سلول دیگری می‌آید. این تعویض در دورانی که در مرحله‌ی جنین است خیلی سریع‌تر انجام می‌شود. هر چهل روز یک‌بار کلاً مرحله‌ی جدیدی برای جنین ایجاد می‌شود یعنی لباس قبلی را خَلَع می‌کند و لباس جدیدی جایگزین آن می‌شود.

صدقات بطور کلی یک سمبل و نمادی است، نشانه‌ای است از خَلَع؛ یعنی مقداری از اموال را که در واقع هر مالک آنها را جزء خودش می‌داند، یک مقداری را می‌اندازد. لُبَس آن چیست؟ اجر الهی؛ چنانکه خداوند در بعضی موارد وعده داده است که جبران می‌کند. خَلَعش با ماست، لُبَسش را خداوند انجام می‌دهد. این در مورد تمام صدقات است. اما صدقات واجبه که خمس و زکات باشد در واقع طلبکارش دولت است. دولت یعنی حکومت اسلامی، مجموعه‌ی مسلمین، طلبکارش هستند. اما طلبکار زکات فطره مستقیماً خداوند است.

در زمان پیغمبر ﷺ زکات فطره را مؤمنین خودشان به حضرت رسول تقدیم می‌کردند. به این معنی که آن یادآور دو بیعت

است: یکی بیعت تکوینی که اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ^۱، یا جای دیگر می‌فرماید: ای بنی آدم بر تو عهد نکردیم؟ بیعت نکردیم؟ این بیعتی است که در مورد خلقت آدم بود؛ که هنوز ما در این دنیا به این صورت بوجود نیامده بودیم. یادآور آن بیعت است که یادمان باشد که چنین بیعتی کردیم. و همچنین یادآور بیعت تکلیفی است، بیعت تکلیفی آن بیعتی است که وقتی به این دنیا آمدیم می‌کنیم. وقتی که خداوند چشم و گوش و بینی و دست و پای مستقلی به ما داد وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ^۲، دو راه به ما نشان داد: این سمت و آن سمت. برای آنکه راه درست را انتخاب کنیم و یادمان بیاید که قبلاً بیعت کردیم، در واقع همان بیعت را به دست پیغمبر ﷺ یا ائمه اهل بیت و یا نمایندگان آنها تجدید می‌کنیم که این بیعت تکلیفی است؛ یعنی در واقع وقتی به دنیا آمدیم جزء تکلیف ماست مثل نماز که یادآور این بیعت است.

این است که این دو یادآوری را دیگری مطالبه نمی‌کند، خدا هم بیعتی که به ما کرد، مطالبه نمی‌کند. شأن خداوند اجلّ از این است که از بندگانش چیزی را مطالبه کند. بندگان باید وظیفه‌ی بندگی خویش را بدانند و اَلَا خداوند حتی مالی را که خودش داده، دستور

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. سوره بلد، آیه ۱۰.

نمی‌دهد که چه کارش کنید. وقتی خیلی بخواهد نشان بدهد که این کار اهمیت دارد، می‌گوید: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ^۱، کیست که به خداوند قرض بدهد که چند بار عوضش را بگیرد؟ یا جای دیگر می‌فرماید خدا جان و مال شما را می‌خرد و به جایش بهشت به شما می‌دهد. پس به عهده‌ی خود ماست که به طیب خاطر عمل کنیم، اگر خداوند مجبور می‌کرد در این صورت ما اجری نداشتیم، گناهی هم نداشتیم. ولی خداوند دو راه را به ما نشان داده، جلوی ما دو راه است، این راه یا آن راه؟ خودمان باید انتخاب کنیم.

و انفاقات مستحبه از قبیل ضیافت و مساعدت مؤمنین و صدقات و اطعام و کسوهی فقرا و ساختن آسایشگاه عمومی از قبیل پل سازی و حوض و حمام و مساجد و بیمارستان‌ها و آموزشگاه‌ها و مانند آن، با توانایی و میانه‌روی، پسندیده‌ی خدا و خلق است و موجب دوستی و حفظ و رفع گرفتاری و بلیه است و اختصاص به دسته‌ی معین ندارد. آسایش نوع باید منظور باشد و هر چند ظاهر سازی بی حقیقت و تقید بی نتیجه در آن کمتر باشد، بهتر است.^۲

مسأله‌ی انفاق اصولاً برمی‌گردد به اصلی که بسیاری از علمای

۱. سوره حدید، آیه ۱۱.

۲. پندصالح، ص ۸۲.

متخصص آن را فطری می‌دانند و آن مالکیت است. اما مالکیت انسان مجازی است. در واقع فرموده است از این مالی که من به شما می‌دهم و فعلاً برای استحکام و اداره‌ی شما در اختیارتان گذاشته شده است، یعنی از مالکیت خودش سلب نکرده، انفاق کنید. هیچیک از این اموالی که می‌گوییم مال من است، مال من نیست. برای اینکه مثلاً اگر واقعه‌ای رخ بدهد و این شخص مالک از دنیا برود، همه‌ی مالش باقی می‌ماند. خداوند هم در آن صورت گفته است که تو چه کار داری که بعدش چه می‌شود؟ حق نداری اموالت را برای بعد از خودت هرطوری که دلت می‌خواهد مصرف کنی، مگر آنطوری که من گفتم. برای اینکه مال، مال خداست. حالا پس چگونه به اختیار ما درمی‌آید؟ خداوند فرموده است که **وَأَتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَآسَأْتُمُوهُ**، شما را خلق کردیم و آنچه نیاز شما بود به شما دادیم. نه اینکه هر چه ما بخواهیم خدا به ما می‌دهد؛ آنچه لازمه‌ی وجود ماست به ما داده است. خداوند انسان را که آفریده برای وجود او اموری و چیزهایی لازم کرده است و همانها را به اختیار شخص گذاشته که مصرف کند. این مصرف اموال و تصرف ما در اموال به منزله‌ی جذب مال است به حیثیت و وجود خودمان. این مسأله را علمای حقوق از دید دیگری نگاه می‌کنند و می‌گویند که

شخصیت انسان فقط این بدن و آنچه دم دستش هست، نیست. او حق دارد تمام اموال، تمام چیزهایی را که برای ادامه‌ی حیات خودش لازم است، البته به نحو شرعی، یعنی آنگونه که او اجازه داده، جذب کند. از همان لحظه‌ای که انسان می‌خواهد جذب کند، این مال جزء وجودش می‌شود. همانطور که چون عمده‌ی نیاز انسان به غذاست، وقتی غذا را می‌خورد غذا جزء بدنش می‌شود. غذایی که الان اینجا گذاشته شده و شیء مستقلی است بعد از خوردن دیگر وجود ندارد، نه اینکه وجودش از بین می‌رود، بلکه وجودش حل می‌شود در وجود آن کسی که از آن استفاده کرده، یعنی در واقع در وجود مالکش، حل می‌شود. به این حساب اگر نظر کنید تمام جانداران به این حس مالکیت توجه دارند. شکاری که پرنده می‌کند برای فرزند خودش می‌برد. آن را به حیوان دیگری نمی‌دهد، ولی در مقابل فرزند خودش ایثار می‌کند یعنی چون فرزندش نمی‌تواند رشد پیدا کند، خداوند این مأموریت را به مادر این پرنده داده است که او باید کمک کند تا این فرزند رشد پیدا کند. در همه‌ی حیوانات، پرندگان، چرندگان، حیوانات دریایی، مسأله‌ی احساس مادری به تفاوت درجات هست.

خداوند جاننداری را آفریده است و اراده کرده که نسل این جاندار ادامه یابد، نه اینکه این یکی که مرد، از بین رفت، دیگر نسلش از بین

برود. نسل جاندار باید ادامه داشته باشد، جاندار دیگری مثل خودش بیاورد. خداوند این وظیفه را به صورت غریزه‌ی مادری در مادر قرار داده است. غریزه این است که خود مادر آن جاندار ایثار هم می‌کند و چون موظف است به این فرزند خودش ایثار کند، به جاندار دیگری اجازه نمی‌دهد که مزاحم باشد. همین احساس در انسان اسمش می‌شود مالکیت. البته در حیوانات هم احساس مالکیت هست. حیوانات اگر خانه‌ای دارند، چیزی دارند، شکاری، طعمه‌ای، دارند آن را ملک خودشان می‌دانند. فقط به فرزندشان اجازه می‌دهند که از آن بخورد. آن هم بنابه وظیفه‌ای است که خداوند معین کرده. اما در مورد بشر که تکامل حیوانیت است، چون حیوانیتی را که خداوند در حیوانات آفریده در بشر هم آفریده، منتها در بشر یک چیز دیگری اضافه کرده و آن نفخه‌ی روح الهی است. فرشتگان هم که مأمور شدند به آدم سجده کنند، نه به این هیکل آدم بوده است، به آن روح الهی است که خداوند در او دمیده که می‌فرماید: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.^۱ وقتی مرتب شد، یعنی جنبه‌ی حیوانیتش تمام شد، چشم و گوش و دست و پا و معده و اینها درست شد، منظم شد و شروع به کار می‌توانست بکند، نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، از روح خودم در او دمیدم. در

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

حیوانات دیگر وقتی خداوند این کارها را کرد، بعد آنها را سپرد به غریزه. خداوند نیرویی در حیوان آفرید که آن نیرو، آن قدرت، را دارد ولی در انسان قوه‌ی عاقله را آفرید. از آن طرف احترام این روح را بر ما واجب کرده، یعنی اضافه بر موهبتی که ما را خلق کرده این موهبت هم هست، کمالینکه در این آیه می‌فرماید: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا، کسی اگر بیجا دیگری را بکشد مثل اینکه همه‌ی جامعه را کشته، چرا؟ چون روح الهی که تجزیه‌بردار نیست که بگویم یکی به من دمیده شده، یکی به شما، یکی به دیگری. روح الهی بسیط است، تجزیه‌بردار نیست. وقتی کسی به روح الهی لطمه زد، به همه‌ی روح الهی لطمه خورده، ولی در حیوانات اینطور نیست. یک حیوان در تنده حق دارد حیوان دیگری را بکشد این حقی است که خداوند به او داده است. این است که انسان همیشه رابطه‌ای با خدا دارد، همه‌ی حیوانات مخلوق خدا هستند، انسان هم مخلوق خداوند است، ولی در انسان، یک سیمی، نخ رابطه‌ای هست و آن نفخه‌ی روح الهی است.

خداوند بارها در آیات قرآن می‌فرماید که از این مالی که من در اختیار شما گذاشتم، چه کار کنید، فلان خرج را بکنید. ظاهر مال

در اختیار ماست، اما ما مأموریم که این کار را بکنیم. زکات و خمس را هم که خداوند معین کرده است ما بدهیم در واقع خود خداوند فرموده است از این اموالی که من خلق کردم، در اختیار شما گذاشتم، اینقدرش را برای مصارف خودم لازم دارم، به شما انسان مأموریت می‌دهم که این مقدار را جدا کنید. ارجاع این وظیفه، یعنی پرداخت زکات و خمس و انفاقاتی که خداوند مقدر کرده است، موهبتی است که خداوند به ما داده است.

این است که این اموال ظاهراً در اختیار ماست، بنابراین آن را به همان نحوی که خداوند فرموده است باید خرج کنیم. البته طرقی که فرموده است متفرّق است. مثلاً یک‌جا فرموده اسراف نکنید، وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبُسْطِ^۱، نه خیلی ولخرج باشید نه خیلی خسیس. این دستور را حتی در مورد انفاقات هم داده است. فرموده که وقتی انفاقات می‌کنید با رعایت اعتدال باشد یعنی گذشته از آنکه به دیگری می‌خواهید کمک کنید، نباید به خودتان و به کسانی که زیر نظر شما هستند لطمه بخورد یعنی انفاق آنقدر نباشد که به آنها لطمه بزند. زیاد ولخرجی هم نکنید تا دچار وام نشوید. درست است که خداوند ممکن است گشایش مرحمت کند. چنان که در آیاتی می‌فرماید

۱. سوره اسراء، آیه ۲۹.

به بعضی‌ها روزیشان را وسعت می‌دهد و روزی بعضی‌ها را تنگ می‌کند. اگر به این دستورات رفتار کنید در واقع از خداوند تقاضا کردید که روزی ما را هم زیاد کن. این است که در آیات قرآن هم هست که هر چه از مال خود به انفاق بدهید، خداوند یادش نمی‌رود و چندین برابر آن به شما کمک می‌کند. مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَلِهَا، کسی که کار خوبی بکند ده برابر پاداش می‌گیرد. این در مورد انفاقات هم هست که اگر درست رفتار کنید (نه اینکه اسراف کنید و نه اینکه برعکس باشد) و رعایت اعتدال را بکنید، خداوند چند برابر به آن می‌دهد. صورت ظاهر هم چنین است که خود شخصی که انفاق کرده است فعالیتش بیشتر می‌شود، چون می‌کوشد خلایی را که در اموالش ایجاد شده، پر کند. ولی فرمودند آن خلأ نباید طوری باشد که فکر شما را مغشوش کند یعنی رعایت اعتدال را بکنید. ان شاء الله بتوانیم تمام دستوراتی را که خداوند فرموده است اجرا کنیم.

تا اینجا انفاقات واجبه را فرمودند. در این قسمت درباره‌ی انفاقات مستحبّه می‌فرمایند. مستحبّه از آن جهت است که واجب نیست. ولی انفاق دو هدف و دو حکمت دارد: یک حکمتش این است که انسان مقداری از وجود خودش را در راه خدا می‌دهد. چنانکه گفته

شد اگر دقت کرده باشیم اصولاً هر کسی هر چیزی دارد، حتی یک قلم خودنویس یا یک دفتر دارد، می‌گوید مال من است، جزء وجودش شده است، خودش را صاحب‌اختیار آن می‌داند، از این رو گذشت از آن، خودش ایثار است، چون مقداری از اموال و انفسش را در راه خدا می‌دهد، که خداوند فرمود: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ^۱**

هدف و یا حکمت دوّمش استفاده رساندن به دیگران است برای اینکه از وجود خودش می‌خواهد چیزی را بدهد، ولی خداوند که وجود مادی ندارد دست دراز کند و این مال را به او بدهد. باید به چه کسی بدهد؟ به بندگان خدا. خود خداوند فرموده: این بندگان را که من آفریدم اعضای خانواده‌ی من هستند. مسلماً اگر کسی به عضو خانواده‌ای محبت کند، حتی به اصطلاح کادویی بدهد، رئیس خانوار از او خوشحال می‌شود.

این انفاقات از قبیل ساختن پل، حوض، حمام، مسجد، بیمارستان و آموزشگاه‌ها، برای استراحت و راحتی دیگران است البته در هر موقعیتی خود انسان هم می‌تواند تشخیص بدهد که جامعه و مردم به چه چیز بیشتر نیاز دارند. مثلاً چندی پیش در روزنامه‌ها و اخبار گفته شده بود که مدارس ممکن است چند شیفته بشوند. مدرسه خیلی کم

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

است، مدرسه نیاز داریم. فعلاً به ساختن مسجد نیاز نداریم، چون به همین مسجدهایی که موجود است کسی نمی‌رود، پس به احداث مسجد فعلاً نیازی نیست چون به اندازه‌ی کافی داریم. این است که تشخیص این موقعیت که فعلاً کدام واجب‌تر است بستگی به ذوق و سلیقه و تشخیص آن کسی دارد که می‌خواهد انفاقی در راه استفاده‌ی عموم بکند. از مثال‌هایی که ایشان زده‌اند آسایشگاه، پل‌سازی، حوض، حمام و اینها است. باید ببینیم کدامیک در حال حاضر بیشتر مورد نیاز جامعه است. ایشان همه را مثال زدند، کما اینکه فرمودند از قبیل ساختن آسایشگاه‌های عمومی، جایی که مورد آسایش مردم است. البته دو شرط اینجا ذکر کرده‌اند: یکی توانایی و یکی میانه‌روی. توانایی یعنی قدرت مالی و بدنی داشته باشند که قدرت مالی بیشتر مورد نظر است. برای اینکه اگر قدرت مالی داشته باشیم ولی بنیه‌ی بدنی نداشته باشیم می‌توانیم انجام کار را به دیگری اختیار و نمایندگی بدهیم. نه اینکه منزل خودش را بفروشد و در خیابان بخوابد، بعد با پول آن مسجد یا مدرسه بسازد یا دیگران را اطعام کند. انسان باید توانایی خودش را بسنجد. کما اینکه در قرآن آمده: **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ**^۱، از تو می‌پرسند که در راه خدا چه انفاق کنیم؟ بگو زائد بر خرج

خودتان. می‌توانید از خرج‌های غیرضروری خودتان بکاهید تا توانایی پیدا کنید. مثلاً کسی هر روز صبح با تاکسی به سر کارش می‌رود، می‌تواند پیاده یا با اتوبوس برود، تفاوتش را حساب کند و به خودش کمک کند. به‌هر حال توانایی باید داشته باشد. بعد هم میانه‌روی کند. عباراتی که مرقوم فرمودند مستند به آیات قرآن و یا اخبار وارده است. درباره‌ی میانه‌روی در انفاق هم همانطور که قبلاً گفتیم در قرآن آمده است که *وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا*، یعنی خودتان سخت نگیرید *وَلَا تَبْسُطْهَا*، به‌کلی هر چه داری خرج کنی که بعد بنشیننی خودت را ملامت کنی و یا دیگران تو را ملامت کنند و حسرت بخوری. این میانه‌روی است، برای اینکه اگر انفاق، خوب و مستحب است، انفاق به خانواده مستحب و بلکه واجب است. بنابراین باید حساب خانواده را بکند.

گفته‌اند صدقه دفع بلا می‌کند، از این جهت اختصاص به دسته‌ی معینی ندارد؛ یعنی هر وقت به بشریت خدمت کنید آن انفاق را خداوند مورد نظر می‌گیرد. البته وقتی دیدید که یک مسلمان یا گروه مسلمانان نیازی دارند و یک گروه غیر مسلمان هم همان نیاز را دارند، نیاز مسلمان مقدم است. یا اگر در بین مسلمان‌ها می‌بینید شیعه نیاز

دارد و در بین شیعه‌ها می‌بینید اخوان نیازی دارند، آن نیاز مقدّم‌تر است. ولی اصولاً می‌توانید به هر بشری که خداوند را می‌شناسد، چون بشر هم مخلوق خداوند است، انفاق کنید و در این انفاقات هم هر چه ظاهرسازی بی‌حقیقت و تقیّد بی‌نتیجه نباشد، بهتر است. ظاهرسازی بی‌حقیقت یعنی با جار و جنجال و اینکه همه بفهمند که این کار را کردید. هر چه ظاهرسازی‌اش کمتر باشد از ریا دورتر است و خلوص نیتش بیشتر است. تمام عبادات هم بستگی به خلوص نیت دارد، برای درجه‌ی قبول و ثواب، درجه‌ی خلوص، ملاک است.

ش

حج^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حج بر مسلمین هرکس بتواند چنانکه اگر برود به حج مگه و برگردد زندگانی او به هم نخورد واجب است و تربیت و سیاحت و افزونی هوش و تجربه و برکت و قدردانی نعمت بعد از آن مشهود می‌شود.^۲

حج یکی دیگر از عبادات است. درویش که باید همه‌ی عبادات الهی را بجا بیاورد، معنایشان را نیز باید بداند. مثل بادام که پوستش را بکند و مغزش را بچشد، بداند چیست. حج دارای احکام شرعی است و دارای فوایدی است که هر کدام از این فواید که برای آن در اینجا ذکر کرده‌اند مثل تربیت، سیاحت، تجربه، افزونی هوش، مستند است یا به آیات قرآن و اخبار و یا تقریباً از بدیهیات است. حج در لغت چند معنی دارد. حج لغتاً به معنای محاجه و بررسی است؛ چنانکه در قرآن می‌فرماید: حَاجَّ اِبْرَاهِمَ فِي رَبِّهِ^۳، آن کسی که با ابراهیم در مورد خدایش

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۱ و ۱۳۷۷/۱۱/۸ ه. ش.

و دوره‌ی دوم تاریخ ۱۳۸۸/۲/۱۰ ه. ش.

۲. پندصالح، ص ۸۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

مواجه کرد، ولی این معنی به هیچ وجه در حج به عنوان یکی از احکام شرعی منظور نشده است. معنی دیگر حج به معنی قصد کردن است. مثلاً همین جا هم که این عبارت را فرموده‌اند که هر کس بتواند به حج مکه برود و برگردد، یعنی به قصد مکه برود. حج شرعی از همین معنای لغوی آن یعنی قصد کردن برای سفر مکه با نیت قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ است و اعمالی را انجام دادن که در رساله‌های عملیه، احکام آن را مفصّل نوشته‌اند. البته زیارت امر دیگری است غیر از موارد حج. کسی که به زیارت مدینه، کعبه و... می‌رود آن مقرّرات دیگری دارد، مربوط به حج نیست. این سفر مشخصاتش معلوم است، ساعاتش، روزهایش معلوم است، برای مسلمین است، البته نه برای همه‌ی مسلمین.

در قرآن از تمام عبادات به مناسبت‌ها ذکر شده است به خصوص نماز و روزه و انفاق که زیاده‌تر اسم برده شده. راجع به حج هم دستور داده شده. اولاً برای موقعش که همیشگی نیست، موقع معینی در سال دارد که از ماه ذیحجه شروع می‌شود. تعیین این موقع هم برحسب رؤیت ماه است. ما می‌بینیم که در اوّل هر ماه، ماه به صورت یک هلال دیده می‌شود بعد کم‌کم بزرگ می‌شود، هر شب از شب پیش بزرگتر، تا به حالت بدر می‌رسد یعنی ماه تمام. بعد دومرتبه شروع به تنزل

می‌کند. این است که آیه‌ی قرآن می‌فرماید: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ*، از تو سؤال می‌کنند راجع به اهله، راجع به هلال ماه. البته آن کسانی که پرسیدند به احتمال قوی می‌خواستند بدانند این هلال چیست، چون آنها ماه را موجود جداگانه‌ای می‌دانستند دم دست خودشان. به اعراب آن روز و در واقع جهان آن روز جزئیات نجومی مطلب را که نمی‌توانستند بگویند. به‌علاوه دین به این مسائل کار ندارد. اینکه وزن خورشید ده برابر زمین است یا صد برابر، وارد آن نمی‌شود. قرآن می‌فرماید که خداوند شمس و قمر و همه‌ی اینها را آفرید، همه تسبیح‌گو هستند که اگر به خلقتشان نگاه کنیم به پاکی ذات خداوند پی می‌بریم. این است که در جوابشان فقط فرمود: *قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ*.^۲ این آمد و رفت هلال‌ها برای تعیین وقت است و به‌اصطلاح تقویم که مردم اوقات را بدانند و موسم حج. حج موعدی دارد و چون همه‌ی اعمال حج در مکه و بین راه مکه و مدینه و منی، عملی می‌شود بنابراین رؤیت هلال هم برحسب همانجاست. البته مدتی اختلاف بود. تعصبات بیجایی موجب می‌شد که هرکسی رؤیت هلال خودش را ملاک می‌گرفت که گرفتاری ایجاد کرده بود.

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

ما تمام عبادات را برای نشان دادن بندگی خودمان به درگاه خدا انجام می‌دهیم. خدا محتاج به اینکه ما بنده‌اش باشیم یا نباشیم نیست، نیازمند نیست. از بنده بودن ما شاد هم نمی‌شود از بنده بودن ما ملول هم نمی‌شود، شادی و ملالت در خدا نیست. عبادات برای تربیت ماست. اما در میان عبادات، حج خصوصیت دیگری دارد و آن همان است که در آیه‌ی قرآن می‌فرماید: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**^۱. بعضی‌ها می‌گویند حَجُّ الْبَيْتِ هم صحیح است. درباره‌ی تفاوتش هم می‌گویند حَجَّ اسم است و حِجَّ مصدر است یا بالعکس. به هر حال حج حَقِّی است که خدا برای خود قائل شده است، مال خداست. دین است. طلبکارش کیست؟ **وَلِلَّهِ**، خداست. بدهکارش کیست؟ **عَلَى النَّاسِ**، مردم هستند. خدا طلبکار، مردم بدهکار هستند. کدام مردم؟ **مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**، کسی که استطاعت دارد که به این کار برود. حالا استطاعت را هر چه معنی کنند، آنچه مسلم است این است که استطاعت یکی از لحاظ مالی است که اگر کسی به مکه برود و حج را انجام بدهد و برگردد، زندگی او به هم نخورد. همانطور که اینجا مرقوم فرموده‌اند. یعنی در غیبت او، خانواده‌اش محلّ امرار معاش داشته باشند، خرج زندگی به آنها برسد، فرزندانش محتاج به سرپرستی نباشند.

خلاصه اگر برود و برگردد رخنه‌ای در زندگی‌اش وارد نشود. این از لحاظ مالی. یکی هم از لحاظ بدنی است. یعنی بتواند و طاقت بیاورد؛ که خوشبختانه چند وقتی است که از حجاج معاینه می‌کنند. البته خیلی‌ها را من می‌شناسم که روی آن اشتیاقی که دارند، با وجود اینکه مثلاً کسالت قلبی دارند ولی گوش نمی‌دهند و می‌روند، موفق هم برمی‌گردند ولی اگر هم نروند بر آنها حرجی نیست. پس باید استطاعت بدنی و صحی داشته باشند.

یکی هم استطاعت حالی است. البته اگر کسی از روی تنبلی بگوید حال و حوصله‌اش را ندارد، این صحیح نیست، مثل نماز است که ممکن است شخص تنبل باشد ولی به هرجهت اینها تکالیفی است که باید انجام بدهد. اما یکی اصلاً رغبتی نمی‌کند که برود، آن اشتیاقی که باید داشته باشد را ندارد، نه اینکه بر او واجب نیست، واجب است منتها مثل خیلی کسانی می‌ماند که واجبی را انجام نمی‌دهند، اگر انجام نداد گناهکار است.

حج سفری است که عبادت است. در این سفر مثل همه‌ی عبادات نیت قربت شرط است؛ یعنی این عمل را صرفاً به نیت اطاعت امر خداوند انجام بدهد. به ندرت کسانی به قصد مسافرت و خرید به مکه می‌روند البته اگر صرف این نیت باشد، حج آنها باطل است ولی

اگر کسی نیت حج کند و ضمناً این کارها را هم بکند، خداوند نیت او را پاک می‌کند. البته در آنجا هم باید توجه داشت و رعایت اعتدال را نمود. این است که خرید کردن مانعی ندارد ولی صرف اینکه هدف شخص این باشد آن غلط است. حتی حضرت جعفر صادق علیه السلام فرمودند حاجی که به مکه می‌آید و به وطن خودش برمی‌گردد، حَقّش است که از مکه، از حجاز، خرید کند و برای خانواده‌اش سوغات ببرد. این کار بین حاجی و خانواده‌اش ایجاد یک نحوه اُنس و اُلّت می‌کند. از طرفی در خانواده‌اش به‌خصوص در میان کوچک‌ترها اشتیاق به مکه از همان اوّل پیدا می‌شود و این امر در ذهنشان نقش می‌بندد. رعایت اعتدال هم این است که نه از آن طرف بیفتد، نه از این طرف که هیچی نخرد. این طریق مکه رفتن، حج انجام دادن مقبول خداوند می‌شود. در قدیم می‌گفتند (نه خیلی قدیم هم) اگر ما به مکه نرویم و خرج نکنیم اهالی عربستان چیزی ندارند. باید این کار بشود. شاید آنوقت‌ها این حرف کمی درست بود ولی آن کسی که اعتقادش این باشد که این منم که به مکه می‌روم و زندگی آنها را می‌گردانم، این برایش کبر و غرور می‌آورد. روزی رسان خداست. اگر هم ما این را قبول کنیم که رفتن مسافر به آنجا (البته امروز به درآمد توریستی خیلی اهمّیت می‌دهند اگر حاجی‌ها را هم توریست حساب کنیم) باعث رونق مالی می‌شود،

مسلمان باید افتخار کند که خداوند وظیفه‌ی یک نوع خدمت به بندگانش را به او ارجاع کرده است. در مورد نفقات و صدقات هم به این مضمون وارد شده که وقتی کسی کمک می‌کند باید ممنون آن شخص باشد که این کمک را قبول می‌کند. ما باید ممنون آنها باشیم که این را قبول می‌کنند. من در سفر مکه این مسأله را احساس کردم. یک‌بار وقتی برمی‌گشتم (حالا یادم نیست در چه مسیری بود) در جایی ماشین ایستاد. یکی از این زن‌های قبیله‌ای که پای برهنه‌اند، سبدی پر از صدف‌های زیرسیگاری داشت. زیرسیگاری‌هایش خیلی سنگین بود. ولی مع‌ذلک من به قصد آنکه خداوند من را مأمور کرده ولو یک مبلغ مختصری اینجا خرج کنم، واقعاً فقط به این نیت، یکی دوتا خریدم. فروشنده دیگری گفت: بیا از من هم بخر، با اینکه همین مقدار هم زیاد بود ولی از او هم چند تا خریدم. آنها را تا مدتی تیمناً داشتم و مصرفی نداشت. اگر هم اینطوری است ما باید از این کار خوشحال باشیم که وسیله‌ای هستیم که درآمد توریستی آنها بیشتر بشود.

از یک جهت دیگر هم اگر توفیق پیدا کردیم باید شکر خدا را بجا بیاوریم. اصولاً در هر عبادتی وقتی توفیق پیدا کردیم باید شکر بجا بیاوریم. و آن این است که حضرت امام جعفر صادق فرمودند که هرگز مکه نباید از حاجی‌ها خالی باشد و حتی فرمودند (البتّه آنوقت‌ها که سفر

مشکل بود و جمعیت دنیا کمتر بود) اگر یک سال حاجی کمتر بود باید از بیت‌المال کسانی را مأمور کرد که به حج بروند که آنجا همیشه جمعیت زیاد باشد. از این جهت هم ما وقتی رفتیم آنجا باید ممنون باشیم که جزء سیاهی لشکر خداوند هستیم، ان شاء الله. وقتی فیلم برمی‌دارند، عکس برمی‌دارند و در تلویزیون‌های دنیا نشان می‌دهند، در روزنامه‌ها می‌نویسند، چندین هزار نفر را نشان می‌دهند که یک نقطه‌ی کوچکش ما باشیم، این کمال افتخار برای ماست. البته نه افتخاری که برویم درباره‌اش داد سخن بدهیم، افتخاری است در دل خود ما. البته بعداً در آنجا نفت پیدا شد که دیگر خیال نکنیم که این ما هستیم که خرج عربستان را می‌دهیم. چون درآمد نفتشان خیلی بالاتر از همه‌ی این درآمدهاست.

حج را به جهتی می‌توان گفت از عبادات مالی است. از عبادات مشهور مالی زکات و خمس و زکات فطره است که قبلاً گفتیم. یکی هم حج است ولی حج آن الزام را ندارد. اگر کسی که مستطیع شده بود نتوانست برود و به جهتی نرفت، بعد مریض شد که دیگر نتوانست برود، در اینجا باید نایب بگیرد که عوض او بروند حج انجام بدهند و یا اگر کسی مستطیع شد و نرفت تا رحلت کرد، بر ورثه‌اش واجب است که قبل از تقسیم ماترک، به اندازه‌ی خرج یک سفر حج جدا کنند و نایب

بگیرند برود که البتّه بهتر این است که نایب فرزند خودش باشد. با وجود اینکه گفتیم در عبادات نیت قربت، مخصوص خود شخص است و مثلاً من نمی‌توانم از طرف کس دیگری نیت کنم که او برای خدا این کار را می‌کند، مع‌ذلک این امر در حج، برای اینکه حج انجام بشود و مسلمین جهان از کشورهای مختلف همدیگر را ببینند، این است که اگر کسی که مستطیع بود به جهتی از جهات نتوانست به حج برود، اجازه داده‌اند که نایب بگیرد که برود و در آنجا حج را انجام بدهد. که البتّه رویه‌ای که این چند وقت غالب بوده، معمولاً این بوده که چون در اینجا اگر کسی بخواهد نایب بگیرد، هم خیلی طولانی می‌شود و هم هزینه‌اش زیاد می‌شود، در آنجا از سادات قبیله «نخاوله» خواهش می‌کردند یک نفر که هم سیّد باشد و هم شیعه که به نیابت آن شخص حج را انجام بدهد و مبلغ کمتری به او می‌دادند (چون دیگر آنها خرج بلیط هواپیما و این قبیل خرج‌ها را نداشتند).

پس لازم نیست که از اینجا نایب بگیرد. کسی که می‌رود یک مبلغی به او می‌دهند و از او خواهش می‌کنند که برایشان در همان جدّه، نایب بگیرد. با این کار دیگر هزینه رفت و برگشت از او ساقط است. البتّه کسی که آنجا نایب می‌گیرد باید دقت کند آدم مسلمان و معتقدی باشد و چه بهتر که غیر از مسلم، مؤمن هم باشد.

حج در ضمن اینکه عبادت است، سیاحت و سفر هم هست، که آن فرمایش منسوب به علی علیه السلام: **وَسَافِرُ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدَ**، سفر کن و در سفر پنج فایده است، آن پنج فایده‌ای که حضرت فرموده‌اند در حج اضافه بر عبادت که نیت قربت می‌کنیم، حاصل می‌شود که این فواید و آثار را در دنباله‌ی این مطلب، هر کدام را ایشان با یک کلمه فرموده‌اند که خود محتاج بحث مفصلی است.

نیازهای ما را خداوند به وجود آورده و خودش هم رفع نیاز می‌کند، پس اینجا چطور خداوند فرموده است: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ؟** حکمتی باید در این باشد. اگر رساله‌های فقهی را بخوانید و به آداب حج، یعنی همه‌ی آن احکامی که آنجا نوشته‌اند رفتار کنید، در این گرما این لباس را بپوشید چتر هم نگیرید، خدا واقعاً خوشش می‌آید؟ مگر خدا، خدای نکرده، از زجر ما خوشش می‌آید؟ نه! پس حکمت حج فقط احکام مندرج در این رساله‌ها نیست. بله اگر دستورالعملی را که در کتاب‌های فقهی نوشته‌اند، انجام ندهیم، حج ما درست نیست. ولی اگر آنها را هم انجام بدهیم دیگر بهترین عبادت می‌شود؟ نه. اولاً همین که فرموده است: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ**، ما از خدا می‌پرسیم خدایا تو طلبکاری از ما، من چگونه بدهی تو را پس بدهم؟ کی بدهم؟ من که الان نمی‌توانم. می‌فرماید: **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**، آن استطاعت را هم

خودش می‌دهد. می‌فرماید هر وقت آن استطاعت را دادم آنوقت علیّ النَّاسِ حَجُّ الْاَيْتِ. پس در واقع وقتی خداوند استطاعت داد، به همین معنایی که گفتیم، یعنی برود و برگردد و فرقی نکند، مثل این است که خدا دعوتش کرده که حج انجام بدهد.

در قصیده‌ای که ناصر خسرو راجع به حج گفته و در جزوه‌ی چاپ شده‌ی کوچکی به نام سفر حج و عید قربان آن را نقل و شرح کردیم، بیان شده که صرفِ عمل به احکام حج، یعنی صرفِ اینکه چه کار بکنیم، آن حجی نیست که واقعاً خدا راضی باشد و ما بگوییم بندگی کردیم. حجّ واقعی وقتی است که بفهمیم چه کردیم. وقتی می‌گوید احرام ببندید، احرام یعنی چه؟ یعنی آنچه در دنیا است بر خود حرام کردیم. غسل بکنید، یعنی پاک شویم. «شست‌وشویی کن و آنگه به خرابات خرام». بعد که آمدید، همه جا به این حالت باشید که مثل اینکه خداوند دعوتتان کرده، می‌گوید بیا، آمدیم. ظاهراً این خانه اسمش خانه‌ی خداست، رو به خانه که می‌رویم باید بگوییم: لَبَّيْكَ وَاَلَّا اِغْرِيكَ ضَبْطُ صَوْتِ هَمْ بِه دَسْتَمَانِ بَغِيرِیْمِ می‌تواند همه‌اش بگوید: لَبَّيْكَ؛ باید بشنویم آن صدایی را که ما را دعوت کرده. اَلْبَتَّهْ نَهْ بِاِیْنِ گُوشِ جَسْمَانِ، بلکه با گوش دل بشنوید، بگویید: لَبَّيْكَ، چشم آدمم. تا وقتی که خانه را می‌بینیم، آنوقت لبیک را قطع می‌کنیم. همینطور

بقیه‌ی این اعمال. نتیجه‌ی این اعمال این است که گذشته از اینکه عبادت ما کامل می‌شود و وظیفه‌ای را انجام داده‌ایم، به یک مهمانی رفته‌ایم که خداوند از ما دعوت کرده است و بعد با شادی برمی‌گردیم، زندگیمان نیز فعال‌تر می‌شود، تجربه‌ی فراوانی پیدا می‌کنیم.

در فواید و حکمت عبادات بسیار گفته‌اند. ولی برای ما بالاترین حکمت، اطاعت امر است. فرموده‌اند به این صورت نماز بخوان، وَاَلَا شِکْلِشْ بَرای کسی که مسلمان نیست جالب توجّه و حتّی گاه تعجب‌انگیز است. خیلی‌ها که اوّل بار نماز خواندن را دیده‌اند، گفته‌اند: چرا اینطوری است، این حرکات چیست؟ ولی ما این حرکات را برای اطاعت امر انجام می‌دهیم. چون فرموده‌اند این کار را بکن و این کلمات را هم بگو. البتّه بر «اطاعت امر» هزاران هزار آثار است. خودش هدف است. خود اطاعت امر عبادت است. به نحوی که اگر ما همه‌ی کارهای زندگیمان، حتّی کارهای روزمره‌ی زندگی را به قصد اطاعت امر انجام بدهیم، عبادت می‌شود. مثلاً اگر با اشتها غذایی می‌خورید، به یاد خدا باشید، نه تنها خداوند به شما لذّت داده که با اشتها غذا می‌خورید بلکه واقعاً نیتتان (نه اینکه به حرف بگویید، بلکه دلتان واقعاً توجّه کند) این باشد که این غذا را که می‌خورید نعمت الهی است و برای این آن را می‌خورید که بتوانید سرپا بایستید و به حیاتتان ادامه

بدهید و اوامر خداوند را اطاعت کنید.

حالا که از اوامر خداوند صحبت شد، مطلبی را در حاشیه بگویم. می‌دانید که آیه در تحریم مسکرات تدریجاً نازل شده. اوّل فرمود که لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى^۱، هرگز به نماز نزدیک نشوید در حالی که گیج و منگ هستید. این گیج و منگی غیرعادی است. این را هم از لحاظ اشتیاق به آن موادی که می‌خوردند و هم بعد از آن، از لحاظ لذّتی که پیدا می‌کردند، فرموده‌اند که در این مواقع به نماز نزدیک نشوید. در آیه‌ی دیگر، یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ^۲، شُرب خمر تحریم می‌شود. لغت خمر آنوقتی که در نزد عرب استعمال می‌شد برای شراب خرما و شراب کشمش بود. از این‌رو بعضی‌ها به نحوی قشری فکر کردند و گفتند فقط این دو شراب حرام است. ولی اکثر فقها و حتّی می‌توان گفت اجماعاً معتقدند که هر مایعی که این حالت را بدهد حرام است. فقها طبق دستوری که راجع به اجتهاد داده شده حق دارند تفسیر و استنباطی از دستورات بکنند که در حاشیه‌اش ضد آن دستور نباشد. در حقوق هم همین‌طور می‌گویند. مثلاً حقوقدان‌ها می‌گویند آنهایی که در دویست، سیصد سال پیش قانون

۱. سوره نساء، آیه ۴۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۹.

نوشته‌اند گفته‌اند که سرقت جرم است و سرقت عبارت است از دزدیدن مال غیر، بطور مخفیانه. حالا که برق کشف شده است، خیلی‌ها برق می‌دزدند، برای این، معنای آن سرقت را توسعه دادند به سرقت برق. حال آنکه برق، مال نیست که بدزدند. منظورم این است که اینطور توسعه دادن صحیح است. مرحوم آقای سلطانعلیشاه هم (که غیر از جنبه‌ی عرفانی و معنوی از جنبه‌ی علمی و فقهی هم شاخص بودند) لغت خمر را توسعه دادند و فرمودند استعمال مواد مخدر هم حرام است. حالا وقتی استعمال مواد مخدر حرام است تمام دستوراتی که راجع به خمر گفته‌اند، راجع به مواد مخدر هم هست. یعنی وقتی خدای نکرده مواد مخدر مصرف کرده‌اید به مجمع عمومی، به نماز نیایید. این منع برای این است که آنهایی را که معتادند به ترک اعتیاد تشویق کنند. برای اینکه از آمدن در جمع محروم می‌شوند. این مطلب در حاشیه بود.

راجع به عبادات و اطاعت امر اضافه کنم که اصولاً در مورد عبادات علت نمی‌گویند، حکمت باید بگویند. برای اینکه علت آن چیزی است که اگر باشد معلول هم هست، اگر نباشد معلول هم نیست. می‌گویند علت روشنی در روز این است که خورشید بالاست، یعنی خورشید اگر بالا باشد روز است و اگر بالا نباشد شب است. به این می‌گویند علت. اما حکمت، فواید است. می‌گویند حکمت روز چیست؟

این است که ما کار کنیم. ممکن است کسی در شب هم کار کند ولی یکی از فواید روز این است. در اینجا هم فوایدی برای حج ذکر کرده‌اند. اول تربیت است. تربیت یعنی آداب را رعایت کردن. ما می‌دانیم تربیت در عرف ما چیست. حج روی آدابی که دارد در تربیت حجاج هم مؤثر است مثلاً در طواف می‌گویند همیشه شانه‌ی چپ رو به حرم باشد. برای اینکه نه طوری انجام دهید که رو به خانه باشید که توهم اینکه دارید خانه را می‌پرستید در شما ایجاد بشود، نه طوری انجام دهید که پشت‌تان کمی به خانه باشد که از تربیت و ادب دور است.

قبل از احرام هم غسل می‌کنند. حکمتش هم این است که شما را تربیت می‌کند که وقتی به جای بزرگی می‌خواهید بروید یا امر بزرگی را می‌خواهید انجام بدهید (البته امر بزرگ معنوی، نه از قبیل یک معامله چند صد میلیونی) مثلاً یاد بگیرید به عیادت بنده خدای مؤمنی که مریض است می‌خواهید بروید، غسل کنید. این کار در واقع عظمت آن امر را در نظر شما بالا می‌برد.

بعد از غسل، مُحْرِم می‌شوید. احرام برای این است که بدانید به جای بزرگی که می‌روید چیزهایی کوچک را باید فراموش کنید. باید چیزهایی مثل کشتن حیوان را فراموش کنید و توجه کنید که اگر گوشت گوسفند را برای شما حلال کردند خود خداوند که شما را

آفریده، آن را هم آفریده، این مقررات را هم وضع کرده است. اگر خود خداوند بگوید این کار را نکنید باید تربیت بشوید، ادب بشوید. در مورد مُحَرِّم حضرت آقای صالح علیشاه می فرمودند که مابین جدّه و مگه در حال احرام بودیم (سالی هم که ایشان رفتند حدود سال ۱۳۳۰ بوده، یعنی حدود نود سال پیش، که با شتر و الاغ و در بعضی جاها با کشتی می رفتند) با شتر می رفتیم. طرفی نشسته بودیم که پشتمان به آفتاب باشد. در حال احرام بودیم. بعد دیدم از ساق پایم مثل اینکه یک خط آتشی همینطور کشیده می شود. پارچه احرام را کنار زدم نگاه کردم دیدم یک شپش دارد راه می رود. چه کار کنم؟ در دل گفتم: ای حیوان در اینجا خداوند به من و تو یک جور نگاه کرده، نگذاشته که من به جان تو تعدی کنم، تو هم در نظر خداوند جاندار هستی ولی حالا که اینطوری است همان آفتابی که من می خورم تو هم بخور. برگشتم به طرف دیگر شتر و شپش آفتاب خورد و از شدت حرارت افتاد. منظور اینکه حج آدابی را به انسان یاد می دهد، تربیت می کند.

مطلب دوّم که اینجا فرمودند، سیاحت است. معلوم است که وقتی انسان به مگه یا مدینه می رود، سیاحت می کند جاهایی را که ندیده، مردمی را که تا حالا ندیده بود، می بیند و از آنها چیز یاد می گیرد. البته می دانید که امروزه سیاحت یا جهانگردی و توریسم غیر

از جنبه‌ی مالی برای دولت‌ها یکی از وسائط تبادل فرهنگ‌هاست.

در هر سفری که انسان می‌رود و برمی‌گردد خیلی چیزهای ندیده را دیده و از آن عبرت گرفته و افزونی هوش می‌آورد. در روانشناسی بحثی است که هوش چیست و چطور تکامل پیدا می‌کند. هوش ارکان مختلفی دارد. یکی حافظه است که انسان چیزهای مختلفی، جاهای مختلفی، اشخاص مختلفی را که دید و از هر کدامشان چیزهایی شنید و نقشی از آنها برداشت، یا عکسی در خیال خودش برداشت، اینها در ذهنش می‌ماند. هوش عبارت از این است که آنچه ما تا حالا نمی‌دانستیم وقتی به آن برخورد می‌کنیم با سوابق قبلی ذهنی خود تعبیر و تفسیر کنیم. فرض کنید در زندگی در کار اداری یا تجاری که دارید به مشکلی برمی‌خورید. هوش عبارت از این است که آن اطلاعاتی را که تا آنوقت از زندگی دارید با هم جمع می‌کنید تا راهی پیدا کنید. هوش که به اصطلاح تکیه‌گاه تفکر و تعقل است از نعمت‌های خداست. هر چه بیشتر تفکر و تعقل بکنیم هوشمان زیادتر می‌شود. این است که بارها تأکید شده که در مسائلی که نه شریعتی است و نه طریقتی، خودتان راه را با تفکر و تعقل پیدا کنید که آن هوش را به کار بیندازید. خداوند هم به شما کمک می‌کند، جرقه‌ای در ذهنتان می‌زند و راه را پیدا می‌کنید. بسیاری از اکتشافات و اختراعات از

همین طریق بوده است. مثلاً نیوتن با هوش و تفکر قانون جاذبه را کشف کرد که هر چیز سنگینی را رها کنند به طرف زمین، می‌آید. در همین فکر بود که یک‌بار که خوابیده بود دید سیبی از درختی به زمین افتاد، این جرّقه‌ای در ذهنش زد و این قاعده را کشف کرد. یا نیروی بخار چیزی است که خیلی‌ها از قدیم می‌دیدند منتها به آن توجه نمی‌کردند. همه‌ی ما دیده‌ایم که وقتی کتری آب را روی چراغ گذاشتند و جوش آمد، سرش حرکت می‌کند. ولی یک نفر فهمید که این بخار آب نیرویی دارد که حرکت می‌دهد؛ بدین طریق قاعده‌ای کشف شد. البته آن جرّقه را در هر موردی خداوند می‌زند.

و تجربه هم از جهات دیگر این سفر است. مثلاً در آنجا اگر مریض شدید تجربیاتی پیدا می‌کنید. غیر از آن از زندگانی دیگران تجربه می‌گیرید. خاطرات حج خودش تجربه است. دیگر فایده، افزونی برکت است. اصلاً در خود خاک مکه در واقع برکت است. در قرآن آمده که حضرت ابراهیم بعد از آنکه فرزندش اسماعیل را آورد و در آن بیابان گذاشت، عرض کرد: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ^۱، خدایا فرزندم را امر کردی آوردم اینجا در یک بیابان لم‌بزرع او

را به امید تو رها کردم، خدایا دل کسانی از مردم را به سمت آنها متمایل کن و اینها را برکت بده، رزق و روزی زیاد بده. این مسأله در مراحل سلوک حضرت ابراهیم نیز جالب توجه است. این است که در خاک مکه أَفْتَلَّ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ، دل مردم متمایل به اینها است و این خانه‌ای که ساختند. البتّه تا خود آنها زنده بودند به خود آنها و بعد به جانشینان آنها، وَأَرْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ، آنها را رزق بده. خداوند پاسخ داد: قبول کردم. ولی این موضوع هم هست که کسی که در آنجا کفر بورزد او را از این برکت محروم می‌کند. این است که در یک حج واقعی خداوند وعده‌ی برکت داده است. برکت چیزی نیست که بگوییم فلان چیز دیگر برکت ندارد. برکت چیزی است مافوق حساب. برکت از الله يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱ سرچشمه می‌گیرد.

اما قدردانی نعمت؛ کدام نعمت؟ همه‌ی نعمت‌ها. یکی نعمت سلامتی که حاجی توانسته برود و برگردد. نعمت مثلاً اینکه در آن محیط گرم زندگی نکرده، در این محیط است. همان نعمتی که خداوند به او استطاعت داده. مسأله‌ی استطاعت مهم است. یکی از عرفا با کالسه‌ای به حج می‌رفت. دید درویشی پیاده می‌آید. گفت درویش بیا سوار شو. گفت نه، حج اینطوری که من می‌روم، پای پیاده خوب است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۲ / سوره آل عمران، آیه ۳۷ و سوره نور، آیه ۳۸.

آن عارف گفت که تو مهمان ناخوانده‌ای من مهمان دعوت شده. هر دو درست گفتند هر کدام به جای خود و در حالت خود درست گفته‌اند. کسی که با سوز دل می‌رود، حالتش چنین است. ولی در این عبادت، من مهمانی هستم که خداوند من را دعوت کرده، یعنی استطاعت پیدا کرده‌ام. البته ممکن است کسی با وضع محقری باشد او دیرتر استطاعت پیدا می‌کند و می‌تواند برود. به‌هر حال حج دعوتی است که خداوند کرده، حالا که دعوت کرده خودش می‌گوید چگونه بیا.

فایده‌ی دیگر، یادآوری سیر و سلوک حضرت ابراهیم و عبرت گرفتن از او و تجربه‌ی او است که وقتی مخاطب امر الهی قرار گرفت، با کمال اعتقاد بدون ذره‌ای ناراحتی، فرزند و زنش را وسط یک بیابان بی‌آب و علف آورد که البته حالا شهر شده است. این کار نشان‌دهنده‌ی این است که اطاعت امر به هر جهت واجب است. بعد وقتی هاجر، مادر اسماعیل، خیال کرد در آن نزدیکی آب هست، آمد آنجا، دید آن آب نیست، آن طرف‌تر خیال کرد که آب هست، رفت آنجا، دید آب نیست. در آنجایی که به خانه نزدیک می‌شوند، یعنی آنجایی که اسماعیل فرزندش را گذاشته بود، آن طرف تپه‌ها دور بود و نمی‌دید، فرزندش را می‌دید و ناراحت می‌شد و می‌دوید که زودتر به آب برسد. این است که دستور دادند آنجا «هروله» کنیم. یا اینکه سه بار شیطان آمد حضرت را

گول بزند. ایشان با هفت ریگ کوچک به اندازه‌ی فندق، به او زد. شیطان رفت. شیطان در ضمن این که خداوند به او قدرت داده که حتی در مورد پیغمبران هم طمع کند که می‌تواند آنها را هم گول بزند و تا روز قیامت هم خداوند به او مهلت داده، ولی اگر مؤمن مصمم به اطاعت امر باشد با هفت تا ریگ، می‌تواند شیطان را رد کند. اینها همه درس‌هایی است که از جریان حج می‌گیریم. بعد هم در آنجا خواست اسماعیل را قربانی کند. کارد نَبْرَید، عصبانی شد. خوشحال نشد که کارد نمی‌بُرَد برای اینکه می‌خواست امر الهی را اجرا کند. حضرت داد زد چرا نمی‌بُری؟ گفت خلیل می‌گوید: بِرُّ ولی جلیل می‌گوید: نَبْر. آنوقت حضرت متوجه شد که وظیفه‌اش را انجام داده. آخرین مرحله‌ی نبوت اینجا بود که فرشته را به چشم دید. پیام الهی را از فرشته دریافت کرد.

این سیر و سلوک حضرت ابراهیم است که ما حالا خودمان را باید ببینیم در کدام مرحله‌اش هستیم. آیا کسی حاضر می‌شود فرزندش را قربانی کند؟ آیا می‌شود فرزند منحصرش را در وسط بیابان به امان خدا رها کند؟ نه! این به اصطلاح سیر معنوی حضرت ابراهیم است از مراحل اولیه‌ی نبوت تا مرحله آخر که به خُلّت رسید و قدردانی نعمت بعد آن مشهود می‌شود. این فواید را حاجی‌ای که مشغول اعمال حج

است، بعداً اگر توجّه کند برایش حاصل شده و می‌شود. به علاوه خداوند خطاب به پیامبر می‌گوید: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ^۱، تو را برای همه‌ی مردم فرستادیم. یعنی دین اسلام، دینی که محمّد ﷺ آورده، برای تمام مردم روی زمین است. حالا که برای تمام مردم روی زمین است، همه باید امکاناتی داشته باشند که با هم ملاقات کنند و از هم، چیز یاد بگیرند، این امکان را خداوند در حج فراهم کرده، یعنی می‌گوید از همه جای دنیا بیایید آنجا با هم روبرو شوید. حالا متأسّفانه ما مسلمین امروز (یا می‌شود گفت بشر امروز) این حکمت الهی را مخدوش کرده‌ایم، چنانکه به حج می‌رویم و برمی‌گردیم ولی هیچکسی را نمی‌بینیم، با این حال لااقل هموطن خودمان را در آنجا می‌بینیم. این است که از این جهت حج نشان‌دهنده‌ی این امر است که خداوند به وحدت مسلمین نظر دارد و آن را یک رکنی از عبادات می‌داند.

منظور اینکه، همه‌ی این فواید بعد از این سفر معلوم می‌شود و یکی از خصوصیات حج (آنهایی که رفته‌اند هم می‌گویند) این است که در آن ایام اصلاً مثل اینکه انسان در این دنیا نیست، تمام هم و غم و گرفتاری‌های وطنش را فراموش می‌کند. این هم تجربه‌ای دیگر است که برایش پیدا می‌شود. ان شاء الله خداوند توفیق عباداتش را به ما بدهد.

خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر مولی‌الصلوات است به جای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانایی و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد. و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد، و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه‌ی عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید. حیثش بر شهوت چیره باشد و گذشتش بر خشم و دوستی بر کینه و قناعت بر آرزو، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند و کار امروز به فردا نیاندازد و در دنیا میانه‌روی کند و از معصیت خود را نگاه

دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده‌ی بر خود نیکی کند و با آن کس که از او بگسلد بیبوندد و محروم‌کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم‌کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چالپوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد. و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد، و خود را بزرگ شمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد، و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را بدست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید در اصلاح کوشد، در حکم از درستی

نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده حیا ندارد، در کارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد، حفظ‌الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد بپرهیزد، یاور ستمزدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق‌الزحمه و حق‌الجماله که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی‌پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه‌اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه‌روزگار دیده با نیاز از درگاه بی‌نیاز پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به

آنچه پسند مولی است موفق دارد.

مروری بر عنوانین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پندصالح

قسمت اول

* شرح مقدمہ * شرح فکر و تحقیق * شرح دلائل بقای روح و تجرّد نفس و عالم آخرت * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دوم

* شرح ایمان * شرح ذکر * شرح فکر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت سوم

* شرح انتظار * شرح صحبت و صلوات * شرح آداب خدمت * شرح کتمان سرّ * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت چهارم

* شرح اخلاق * شرح مراقبہ و محاسبہ * شرح یاد مرگ، امل * شرح توبہ و انابہ * شرح حیاء، خوف و رجا * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت پنجم

* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترخّم * شرح رقت، فراست، غضب و شہوت * شرح شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت * شرح خشم، کظم غیظ، عفو و احسان * شرح تہوّر، جبن، کینہ، عداوت، ظلم،

شہوت، عفت، شرہ و خمود * شرح توکل، تسلیم و رضا، شکر * شرح احسان والدین، وفا، قناعت * شرح استغنا، طمع، سخا و حرص * شرح حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ششم

* شرح خدمت * شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہفتم

* شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * شرح جمع شریعت و طریقت * شرح قرائت قرآن * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہشتم

* شرح نماز * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت نہم

* شرح اوراد * شرح دعا * شرح سحر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دہم

* شرح جمعہ * شرح روزہ * خلاصہ صفات مؤمنین.